

پیشاپیش ولادت
امام حسین (ع)
حضرت ابوالفضل (ع)
و امام سجاد (ع)
مبارک باد

۱۳۷

شکر + کوله بیشتے

۱۴۰۱

۱۲

۰۳

تہنیت و تبریک ولادت امام حسین (ع)
و ابوالفضل (ع) و امام سجاد (ع)
۱۴۰۱/۱۲/۰۳

۴ شنبہ





قدم زدن در بهشت

با اینکه هوا سرد است و همه لباس گرم پوشیده ایم، خوش حالیم چون عید تولد امام حسین [ع] و حضرت ابوالفضل [ع] است. امروز همگی با خانواده به یک جای خوب آمده ایم. مامان ظرف شیرینی در دست به مردم تعارف می‌کند. هر کسی که شیرینی برمی‌دارد می‌گوید: «خدا رحمت کند». بعضی‌ها هم می‌گویند: «عید شما مبارک!» من می‌دانم که تبریک گفتن و عید شما مبارک فقط برای ایام عید نوروز نیست و در جشن‌های بزرگ مانند عید غدیر و عید فطر و تولد امامان هم به یکدیگر تبریک می‌گوییم.

ما به قطعه‌ی شهدا در بهشت رضا آمده ایم. بابا بزرگ هم با ماست. من صندلی چرخ‌دارش را با بابا هل می‌دهم. او جانباز و یک قهرمان است چون سال‌ها پیش، وقتی دشمن به خاک کشور حمله کرد، او به جبهه رفت. برای اینکه مادر آرامش و آسایش زندگی کنیم، او با مردان دیگر جلودشمن را گرفت و از کشور دفاع کرد. بابا بزرگ من یک مدال هم دارد که خیلی دوستش دارد. من یکی از آن مدال‌ها را توی قاب عکس یک شهید توی همین بهشت رضا دیدم. به بابا بزرگ گفتم: «چه جالب! این شهید هم مثل شما یک مدال دارد!» بابا بزرگ خندید و گفت: «اسمش پلاک است عزیزم، نه مدال! همان‌طور که هر کسی یک شناسنامه دارد، به همه‌ی کسانی که برای جنگ با دشمن به جبهه می‌رفتند یک پلاک می‌دادند که زنجیر داشت و آن را به گردن خود می‌انداختند. روی هر پلاک، نام ما و شهرمان و لشکرمان به صورت رمز نوشته شده بود.» از بابا بزرگ برای این اطلاعات با ارزش درباره‌ی پلاک‌های زمان جبهه و جنگ تشکر کردم.

همین‌طور که جلوم می‌رفتیم، پرچم‌های مزار شهدا توی باد برای ما آرام دست تکان می‌داد. من فکر می‌کردم دوستان بابا بزرگ چه قدر مهربان بودند که جانشان را برای دیگران فدا کردند.

فهرست
قدم زدن در بهشت ۱/
خوب و زیبا ۲/
گلدان زیبای کاجی ۳/
تیلیک و تیلیک و تیلیک ۴/
قاب کودکی ۶/
این وبلاگ واگذار می‌شود ۷/
بام بالا ۸/
تخم مرغ قلبی ۹/
سر بلند ۱۰/
باب اسفنجی در برابر روبات‌ها ۱۱/
هنر و ورزش در کنار درس
فراموش نشود ۱۲/
با هم می‌سازیم ۱۴/
جدول انگلیسی ۱۶/
دکله‌پشتی، در شانزدهمین نمایشگاه
بین‌المللی گردشگری ۱۷/

صاحب امتیاز:
شهر داری مشهد
مدیر مسئول:
سید میثم موسوی مهر
سر دبیر:
سید سجاد طلوع هاشمی
دبیر ضمیمه:
ارژنگ جاتمی
دبیر ضمیمه:
طیبه سادات ثابت
گرافیک و صفحه‌آرایی:
ملک جمعی

پست الکترونیک:
sabet@shahrara.com
نشانی سایت:
shahraranews.ir/fa/kids
اینا روزنامه: ۰۵۴۶۵۸۰۶۰
نشانی: میدان شهدا، نبش دانشگاه ۱
دفتر مرکزی: ۵-۳۷۲۸۸۸۸۱-۵
توزیع و امور مشترکین:
۵-۳۷۲۸۸۸۸۱-۵
داخلی: ۵۱۹ و ۵۲۰



خوب و زیبا

شانس آورده است زیبا
چون که معنایش حسین است
خوش به حال هر کسی که
اسم زیبایش حسین است

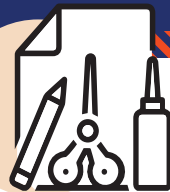
معنی اسم شما هست
خوب و نیکو، خوب و زیبا
می شود یک اسم باشد
بہتر از این توی دنیا؟

معنی اسم شما را
تازگی فهمیده ام من
توی لغت نامه حَتّی
معنی اش را دیده ام من

شکوفه‌ها

بخش ویژه کودکان





گلدان زیبای کاجی

چی لازم داریم؟

کاج

چسب حرارتی

شاخه یا سیم یا سیخ

قیچی

کارتن

چه طور درست کنیم؟

شما موقع تولد خانواده یا دوستانتان چه کار می‌کنید؟ هیچ هدیه‌ای زیباتر از کار و هنر دست خودتان نیست. هیچ می‌دانید شما با کاج می‌توانید یک گلدان گل زیبا درست کنید؟ پس دست به کار شوید. کاج‌ها را رنگ کنید. بعد از خشک شدن، وسط آن‌ها را رنگ زرد بزنید. گل‌ها را به شاخه‌های خشک بچسبانید. روی کارتن، به هر اندازه دوست دارید، یک مستطیل برش بزنید. دوطرف آن را به هم بچسبانید. دایره‌ای به اندازه‌ی دهانه‌ی حلقه‌ی کارتن برش بزنید. دایره را به کف حلقه بچسبانید. دورش را کاغذ رنگی یا پارچه بچسبانید. گل‌ها را توی

گلدان قرار دهید. حالا

یک گلدان زیبای

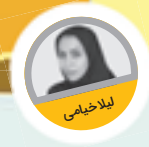
بازیافتی

دارید!



طاهره عرفانی





تیلیک و تیلیک و تیلیک

چرخ‌های خیاطی وقتی حالشان خوب است، همیشه تیلیک و تیلیک صدا می‌دهند و تند و تند پارچه‌ها را می‌دوزند، اما وقتی سر حال نیستند و مریض‌اند، همه چیز خراب می‌شود. چرخ خیاطی قرمز هم حالش خوب نبود.

خانم خیاط چرخ خیاطی قرمز را روشن کرد و شروع کرد به دوختن. می‌خواست یک عالمه بلوز و شلوار بدوزد برای یک عالمه بچه‌ی خوشگل و کوچولو. چرخ خیاطی شروع کرده دوختن اما یکدفعه گل‌وبیش درد گرفت و سرفه‌اش گرفت: «او هو او هو!» و شروع کرد به کج و کوله دوختن. خانم خیاط ناراحت شد. چرخ را خاموش کرد و پارچه را برداشت و هرچه دوخته بود شکافت. بعد، دوباره پارچه را زیر سوزن چرخ گذاشت و چرخ خیاطی را روشن کرد. چرخ خیاطی قرمز سعی کرد حواسش را جمع کند که دوباره کج و کوله ندوزد و بادقت، شروع کرد به دوختن ولی هنوز چند وجب بیشتر نندوخته بود که دوباره سرفه‌هایش شروع شد. این بار هم کج و کوله دوخت و هم کلی نخ جمع کرد. کلی





آقای تعمیرکار برد. وقتی آقای تعمیرکار کمی با چرخ خیاطی حرف زد و حالش را پرسید، متوجه مشکلش شد. آن وقت دست به کار شد. پیچ‌ها را باز کرد و خاک و چربی‌های توی سر چرخ خیاطی را تمیز کرد و دوباره چرخ خیاطی را مثل اولش بست و روغن کاری کرد. بعد یک پارچه برداشت و گذاشت زیر سوزن چرخ و گفت: «خب، شروع کن چرخ جان ببینم چه کار می‌کنی.» چرخ خیاطی قرمز که برای تلاش تعمیرکار حالش خیلی بهتر شده بود، شروع کرد به دوختن. نه سرفه کرد و نه نخ جمع کرد. خانم خیاط که دید چرخش درست شده است، باخوش حالی تشکر کرد. پول تعمیر چرخ را داد و با عجله چرخ را به خانه برد. توی خانه‌ی خانم خیاط دوباره مشغول دوختن شد. تیلیک و تیلیک و تیلیک، چرخ خیاطی هم شاد و خوش حال دوخت و دوخت و دوخت. دلش می‌خواست تندتر و بهتر از همیشه بدوزد چون می‌دانست بچه‌ها

از دیدن لباس‌های قشنگ و جدید خیلی خوش حال می‌شوند.



تصویرگر: طاهره چنگی

نخ گلوله شد و زیر پارچه جمع شد. خانم خیاط دوباره چرخ را خاموش کرد و با ناراحتی گفت: «تو چه شده چرخ؟! چرا این جوری می‌دوزی؟! ببین پارچه را چه شکلی کردی! باید دوباره هرچه دوختی بشکافم!» وقتی خانم خیاط دوباره مشغول شکافتن دوخت‌های خراب شد، چرخ خیاطی از خجالت داشت سرخ و سفید می‌شد اما چون رنگ خودش هم قرمز و کمی سفید بود، خانم خیاط متوجه چیزی نشد. کوک‌های خراب که دوباره شکافته شد، خانم خیاط روغن چرخ را برداشت و چرخ را کمی روغن کاری کرد. بعد دوباره پارچه را گذاشت زیر سوزن چرخ تا بدوزد. باز هم چرخ خیاطی نتوانست بیش از چند وجب بدوزد. انگار اصلا حالش خوب نبود. یک سره سرفه می‌کرد و سرش گیج می‌رفت. خانم خیاط چند بار دیگر امتحان کرد اما وقتی دید فایده ندارد، سیم چرخ خیاطی را از برق کشید. چرخ خیاطی نگران شد. با خودش گفت: «وای، نکند خانم خیاط می‌خواهد من را دور بیندازد!» توی همین فکرها بود که خانم خیاط دستی روی سرش کشید و گفت: «حالت هیچ خوب نیست. می‌برمت دکتر. یک تعمیرکار چرخ خیاطی همین نزدیکی است. نگران نباش عزیزم! خیلی زود خوب می‌شوی. باید خوب شوی چون من قول دادم لباس‌های بچه‌ها را تا آخر هفته بدوزم. می‌دانی که نزدیک عید است و بچه‌ها قدامی‌کشند و لباس نولازم دارند.» بعد، لبخند مهربانی زد و گفت: «مخصوصا این بچه‌های کوچولو که کسی را ندارند برایشان لباس بخرد.» چرخ خیاطی تا این‌ها را شنید، خیالش راحت شد که قرار نیست دور انداخته شود اما چشم‌هایش برای بچه‌هایی که کسی را ندارند، پر از اشک شد. با صدای ضعیفی گفت: «برای بچه‌ها هم که شده، زود خوب می‌شوم.» خانم خیاط صدای او را شنید. اگر هم شنید، معنی حرف‌هایش را نفهمید چون چرخ‌های خیاطی به زبان آدم‌ها حرف نمی‌زنند. اگر بخواهی حرف‌هایشان را بفهمی، باید زبان چرخ‌های خیاطی را بدانی و فقط تعمیرکارها هستند که زبان آن‌ها را بلدند. خیلی زود خانم خیاط لباس پوشید و چرخ خیاطی را توی جعبه‌اش گذاشت و پیش

قاب کودکی

شما هم می‌توانید عکس‌های
کودکان خود را برای ما
به شماره ایتای کوله پشتی ۰۹۰۵۴۶۵۸۰۶۰
بفرستید.

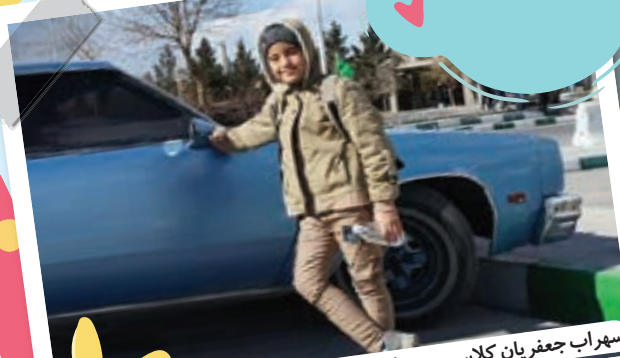
حنانه زاده سلیم کاخکی و برادر کوچولوش علی اکبر



از سمت چپ آریانا، هستی، نگار، نسیم، ثناء در تولد دینا رضاییان



سید مهدی حسینی نژاد



سهراب جعفریان کلاس سوم عاشق ماشین های کلاسیک است



این وبلاگ واگذار می‌شود



هانیه وهابی

فرهاد حسن زاده از شناخته شده ترین نویسندگان است که برای نوجوانان داستان می نویسد. «این وبلاگ واگذار می شود» از جذاب ترین داستان های حسن زاده است. این کتاب درباره ی وبلاگ و وبلاگ نویسی است، درباره ی نوجوانی که در وبلاگش داستان می نویسد. شما مانند مخاطب این وبلاگ وارد دنیای نویسنده ی آن می شوید. نویسنده ی این وبلاگ «درنا» نام دارد که جنوبی است و از اصطلاحات جنوبی در نوشته هایش استفاده می کند. او شروع می کند به نوشتن داستانی در وبلاگش، یعنی می شود داستان در داستان. قطعاً بعد از خواندن این وبلاگ، با دنیای «درنا» بیشتر آشنا می شوید. البته باید ببینید او با داستان هایش شما را چه طور همراه می کند.

ماجرای درباره ی یک دسته کلید امانتی است. خود «درنا» درباره ی داستان این طور می گوید: «این وبلاگ درباره ی یه آقااست و یه خانم، نه، درباره ی گذشته ی یه آقااست. شاید بهتر باشه این طور بگیم: درباره ی یه آقااست که یه دسته کلید داره و تا اون دسته کلید رو به صاحبش برنگردونه، دلش آروم نمی گیره و دنبال زندگیش نمی ره.»

قسمت هیجان انگیز داستان به نظرات کاربران مربوط می شود. نظرات کاربران داستان را به سمت و سوی دیگری می برد که حسابی حال و هوای آن را عوض می کند.

نوجوانانی که عاشق داستان هایی با شیوه ی روایت خاص هستند، حتماً از این داستان خوششان خواهد آمد.



نویسنده: فرهاد حسن زاده

نشر افق، ۱۳۹۱

بام بالا



مهرداد جلالی

این فیلم درباره‌ی ماجرای خواهر و برادر دوقلویی است که در شب تولد هشت سالگی‌شان، متوجه اختلاف بین والدین و تصمیم مادر برای ترک خانه می‌شوند. پدر و مادر این قدر درگیر اختلافات خود هستند که تولد بچه‌ها را فراموش کرده‌اند. امیرعلی در پشت بام با یک نقاشی کیک، برای خواهرش تولد می‌گیرد. دو کودک ناراحت و نگران به دنبال راهی هستند که مانع رفتن مادر بشوند. در همین حین، اتفاقات عجیبی برایشان رخ می‌دهد و در نهایت، عروسکی به نام بام بالا وارد اتاق آن‌ها می‌شود. این عروسک وظیفه‌ی تحقق آرزوی بچه‌ها را به عهده دارد. بچه‌ها آرزویشان را که آشتی پدر و مادر است با او مطرح می‌کنند اما او نمی‌تواند این آرزو را برآورده کند. بچه‌ها تصمیم می‌گیرند به کمک بام بالا و آریا، پسر همسایه، به خانه‌ی سالمندان بروند تا با آوردن پدر بزرگ، والدینشان را با هم آشتی بدهند. در ماجراهای بسیاری، این اتفاق رخ می‌دهد و در نهایت، پدر و مادر امیرعلی و حنا با هم آشتی می‌کنند.

نام: بام بالا
 نویسنده و کارگردان: جمال سیدحاتمی
 تاریخ انتشار: ۱۴۰۱
 ساخت کشور: ایران
 زمان: ۸۰ دقیقه
 ژانر: ماجراجویی، کمدی





تخم مرغ قلبی

چی لازم داریم؟

یک عدد

تخم مرغ

یک عدد

نان تست

به میزان لازم

نمک و فلفل

یک عدد

قالب قلبی



مرجان اسماعیلی

تخم مرغ یکی از غذاهایی است که همیشه در دسترس است. می‌توانیم با کمی خلاقیت، این غذا را تزئین کنیم و از خوردنش بیشتر لذت ببریم. وسط نان تست را با قالب قلبی خالی می‌کنیم. توی ماهی تابه کمی روغن یا کره می‌ریزیم. نان تست را توی ماهی تابه می‌گذاریم. تخم مرغ را داخل قسمت قلبی نان می‌ریزیم. وقتی کمی سرخ شد، با قاشق نان تست را برمی‌گردانیم تا طرف دیگر هم سرخ شود. قسمت قلبی شکلی را که از نان درآوردیم هم کنار نان تست می‌گذاریم تا کمی برشته شود. بعد از اینکه تخم مرغ آماده شد، نمک و فلفل را هم اضافه می‌کنیم. حالا یک نان تست با قالب تخم مرغی داریم.



تقدیم به امام حسین [ع]

سر بلند

گفتی ای خدا
 زندگی بدون تو
 فقط نفس کشیدن است
 عشق را ندیدن است
 گفتی ای خدا به خاطر تو من
 هر چه داشتم
 روی خاک‌ها گذاشتم
 ناگهان
 ذره‌ذره
 از زمین جدا شدی
 سر بلند روی نیزه‌ها
 زائر خدا شدی



جوانه‌ها

بخش ویژه نوجوانان

تصویرگر:
سارا دستمالچیان



باب اسفنجی در برابر روبات ها



علیرضا وفايي نيا

کدپایین را
اسکن و به
باب اسفنجی
در مقابل
روبات ها کمک
کنید!



اسکن کنید

این هفته می‌خواهیم به دنیای باب اسفنجی و دوستانش برویم و به آن‌ها کمک کنیم تا با ماجراهای عجیب و هیجان‌انگیزی که در مسیرشان قرار گرفته است رودررو شوند. در بازی **SpongeBob SquarePants: Battle for Bikini Bottom** باب اسفنجی و دوستانش باید از شهر بیکنی باتم در مقابل روبات‌هایی که به آن حمله کرده‌اند محافظت کنند. این بازی موبایلی به شما اجازه می‌دهد به عنوان دیگر شخصیت‌های دنیای باب اسفنجی هم ایفای نقش کنید و برخی از مراحل را نیز تنها با برخی از شخصیت‌های خاص می‌توان پشت سر گذاشت. شما می‌توانید به عنوان باب اسفنجی، پاتریک یا سندی ایفای نقش کنید و هنگام انجام بازی و عبور از مراحل مختلف آن، بین شخصیت‌های مختلفی که در اختیار دارید تغییر کنید. برای انجام این کار، حتماً باید از ایستگاه‌های اتوبوسی که به صورت تصادفی در حین بازی پیدا می‌کنید استفاده کنید. تنوع خوب دشمنان در

مقابل توانایی‌های هر شخصیت در دنیای بازی باعث شده است این عنوان حرف‌های بسیاری برای گفتن داشته باشد. این بازی از قابلیت جذاب و خوبی نیز پشتیبانی می‌کند که با استفاده از آن می‌توانید با دوستانتان برخی از مراحل بازی را به صورت دونفره تجربه کنید.

در دنیای این بازی، علاوه بر مبارزه با روبات‌ها و شکست دادن آن‌ها، باید برای عبور از مراحل، معماهای مختلفی را هم حل کنید و وسایلی را که مورد نیاز هر مرحله است پیدا کنید. در پایان هر مرحله هم دشمن قدرتمندی را در پیش روی خودتان می‌بینید که برای شکست دادنش باید مهارت‌های خودتان را بهبود دهید.





نوجوان برتر ورزشی و قرآنی
به دوستانش توصیه می‌کند

هنر و ورزش در کنار درس فراموش نشود

آغازی برای پیروزی

ابتدا برای اینکه توانایی بدنی خودم را بسنجم، با ژیمناستیک که مادر همی ورزش هاست فعالیتیم را آغاز کردم. سپس شنا و طناب‌زنی را به عنوان ورزش‌هایی که به آن‌ها علاقه دارم در برنامه‌ام قرار دادم.

از شش سالگی یادگیری قرآن را به این دلیل که راه درست و حقیقی زندگی را به ما نشان می‌دهد، در رشته‌های قرائت و ترتیل انتخاب و زمان کوتاهی را هم صرف حفظ جزء سی‌ام کردم.

برای حفظ قرآن، چند بار سیدی تلاوت را گوش می‌دادم. چند مرتبه هم خودم از رو می‌خواندم. به این ترتیب، توانستم با انس قرآن و با یاد خدا همیشه آرامش داشته باشم.

این روزها به لطف پدرها و مادرهای مهربان، بسیاری از بچه‌ها موقعیت کسب تجربه و آموزش هم‌زمان چند رشته‌ی مختلف و شناخت استعدادهای خود را دارند اما کسی در میدان زندگی پیروز می‌شود که از فرصت‌هایش به بهترین صورت استفاده کند و با تلاش و دقت، زمان طلایی‌ای را که در اختیار دارد از دست ندهد.

نازنین ابراهیم‌پور چهارده ساله است و در مدرسه‌ی امام حسین [ع] درس می‌خواند. او فعالیت‌های ورزشی خود را از پنج سالگی با ژیمناستیک شروع کرده و از هشت سالگی به طناب‌زنی و از نه سالگی به طور حرفه‌ای به رشته‌ی شنا رو آورده است. نازنین در کنار ورزش، فعالیت‌های فرهنگی را نیز از دوران پیش دبستانی در مؤسسه‌ی قرآنی خاتم‌الانبیاء دنبال می‌کند و در زمینه‌ی قرائت قرآن موفقیت‌هایی را به دست آورده است. گفت‌وگوی ما با این نوجوان پرتلاش را در ادامه بخوانید!





برای پیشرفت در کارها

در ورزش شنا، ترسیدن از آب و سرعت و در طناب‌زنی، درک و دریافت حرکات مناسب و مهم‌تر از همه، انگیزه‌ی لازم برای پشتکار و تلاش همیشگی از توانایی‌های لازم برای این رشت هاست اما پیشرفت در هر کاری به خود آدم بستگی دارد. اگر بخواهیم به جایگاه و مقامی برسیم، حتما باید تلاش کنیم. جز رشته‌هایی که گفتم، به داستان‌نویسی و برخی رشته‌های ورزشی دیگر هم علاقه دارم و اگر موقعیتی به دست بیاورم، در این رشته‌ها تجربه کسب خواهم کرد. مدتی هم در حضور خانم بهاره قانع‌نیا داستان‌نویسی را فرا گرفته و داستان‌هایی کوتاه با موضوعات مختلف نوشته‌ام.

گام‌های طلایی من

نخستین موفقیت‌م را سال ۹۷ پیش از همه‌گیری کرونا در مسابقات استانی در رشته‌ی شنای پروانه با کسب مقام دوم تجربه کردم. پس از آن، سال ۹۸ در مسابقات طناب‌زنی در همه‌ی زیررشته‌های جاگینگ و نمایشی انفرادی و تیمی ناحیه و استانی مقام نخست را کسب کردم. سال‌های ۱۴۰۰ و ۱۴۰۱ در مسابقات شنای استانی مقام اول را به دست آوردم و برای مسابقات کشوری انتخاب شدم. در مسابقات کشوری نیز مقام دوم پروانه در ۱۰۰ متر و ۲۰۰ متر و مقام سوم در ۵۰ متر را از آن خود کردم. به یادماندنی‌ترین پیروزی‌ام در مسابقات کشوری بود که موفق به کسب مقام‌های خوبی شدم. اکنون هم در حال آمادگی برای مسابقات کشوری شنا و استانی طناب‌زنی هستیم.

برنامه‌ریزی مناسب برای پیروزی

پرداختن به فوق برنامه‌ها خلأیت ما را تقویت می‌کند. با برنامه‌ریزی مناسب، به همه‌ی کارهایمان می‌رسیم. من هم با همین روش در درس و تحصیل جزو رتبه‌های ممتاز کلاس و مدرسه هستم. هدفم در زندگی رسیدن به مقام‌های برتر آسیایی و جهانی در ورزش، انتخاب رشته‌ی تحصیلی مناسب و کسب دکترای جراحی

است. در کنار آن، دوست دارم به عنوان مربی شنا شروع به کار کنم.

به دوستانم پیشنهاد می‌کنم در کنار درس خواندن حتما به یک هنر یا ورزش مشغول باشند زیرا نوجوانی سن یادگیری است. اگر اکنون فراموش کنند، شاید در بزرگسالی موفق نشوند چیز زیادی یاد بگیرند.

با توجه به اینکه خودم تلاش

می‌کنم در ابعاد مختلف دانش آموز فعالی باشم، دوستانم را نیز تشویق می‌کنم از وقت خود کامل استفاده کنند و زمان ارزشمندشان را هدر ندهند.

برای موفقیت‌هایی که تاکنون به دست آورده‌ام ابتدا از پدر و مادر، سپس مربی عزیز شنای خود، خانم رضیه رضایی که پشتیبان من بوده‌اند قدر دانی می‌کنم.

با هم می سازیم!



پناه قانع نیا

«لبخند چیست؟ چه خاصیتی دارد؟ مشکلات را چه طور برطرف می کند؟ دلشوره ها را چه طور می شوید و پاک می کند؟ ماما چه طور می تواند همیشه لبخند بزند؟ همیشه چهره اش باز و مهربان و صدایش خوش طنین و انرژی بخش باشد! ماما را دوست دارم. معرکه است. عالی است. فقط کافی است خودت را بعد از کلی کار و خستگی و هیجان مدرسه و تلخی امتحان، برسانی به خانه. آن وقت با اولین کسی که روبه رو می شوی ماما است و به اولین چیزی که برخورد می کنی لبخندش است. آن وقت در چشم برهم زدن همه ی خستگی ها و

غم های
آدم دود
می شوند

و می روند آسمان، خصوصاً بعد از دیدن لبخند گرم ماما عزیز و مهربان، رایحه ی دلچسب غذا هم به مشامت بخورد. دقیقاً چه کسی گفت خانه بهشت است؟ یادم باشد این جمله را با خط خوش بنویسم و بچسبانم روی درکمد.

اما سام، برادر کوچک ترم که هم بازی همیشگی من است، موجودی بی نهایت شیرین و دوست داشتنی است که اگر نبود، واقعاً نمی دانستم چه طور روزهایم را شب کنم. می دانم که وقتی بزرگ بشود، همراه و هم پیمان من می شود. اما پدر، تکیه گاه محکم من، الگوی ایستادگی و صبوری است. تقریباً هیچ وقت به یاد ندارم به من و برادرم، سام، «نه» گفته باشد. همیشه با رویی گشاده خواسته های ما دونفر را یادداشت می کند و توی جیب لباسش می گذارد و فردا، وقتی از سر کار برگشت، آن ها را برایمان خریده و به خانه آورده است. پدر قوت قلب و دلگرمی همه ی ماست.

انشایم که به اینجا رسید، سکوت کردم و زیرچشمی نگاهی به آقای معلم و بچه های کلاس انداختم. بچه ها همگی ساکت بودند. انگار هنوز منتظر شنیدن ادامه ی انشای من هستند.

آقای منصوری،
دبیر ادبیتان،
هم سرش را
انداخته بود پایین
و با برگه های روی
میزش مشغول
بود





نظم، بیایم یک کار گروهی برنامه ریزی کنیم و هنرهای را که خودمان یا خانواده‌هایمان دارند به همدیگر نشان دهیم. این طوری هم با هنرهای بیشتری آشنا می‌شویم هم از توانایی‌های دیگران ایده می‌گیریم.»

بچه‌ها از حرف سروش به وجد آمدند. آقای منصوری با خوش حالی گفت: «آفرین پسر! عجب پیشنهاد خوبی دادی! من که موافقم. خیلی دوست دارم بخشی از سفالگری‌های پدرم و شیرینی‌های مادرم را بیاورم و نشانان بدهم. البته خودم هم بldم با تگه‌های کوچک چوب، اسباب بازی درست کنم. اگر دوست داشته باشید، آن‌ها را هم نشانان می‌دهم.»

بچه‌ها از خوش حالی دست زدند. هر کسی چیزی می‌گفت اما از مجموع حرف‌ها پیام رضایت و همراهی برداشت می‌شد.

آقای منصوری گفت: «بچه‌ها، اجازه بدهید من امروز با مدیریت مدرسه هماهنگ می‌کنم. اگر مشکل خاصی نباشد، احتمالاً برای اول همین هفته که ولادت حضرت عباس [ع] هم هست یک نمایشگاه گروهی با مشارکت خانواده‌هایتان در سالن مدرسه راه بیندازیم.» از خوش حالی جیغ و داد راه انداختیم، آن قدر که صدای خنده‌هایمان با صدای زنگ تفریح درهم پیچید.

صدایم را صاف کردم و گفتم: «آقا، ببخشید! تموم شد.» آقای منصوری با تعجب از بالای عینکش نگاهم کرد: «چه قدر کم نوشتی! البته قشنگ بود اما می‌تونستی بیشترش کنی.» دفترم را بستم و گفتم: «آقا، درباره‌ی موضوع «خانه و خانواده» چیز بیشتری به ذهنمان نرسید.»

آقای منصوری برگه‌های مرتب شده‌اش را گذاشت گوشه‌ی میز و گفت: «اینکه از خصوصیات و خصلت‌های خوب پدر، مادر و برادرت برای ما نوشتی عالی است اما جالب‌تر می‌شد که به علاوه‌ی اخلاق‌های خوب، از هنرها یا افتخاراتی هم که توی زندگی‌شان داشته‌اند هم بگویی.»

کمی فکر کردم تا یادم بیاید بابا و مامان و سام چه هنرهایی دارند. آقای منصوری گفت: «بین پسر، برای اینکه ذهنت روشن بشود، مثالی می‌زنم. مثلاً پدر من یک قهرمان ملی است، یک جانباز که سال‌ها برای دفاع از وطن ایستادگی کرده و همیشه

موجب سربلندی ما بوده است. علاوه بر این، هنر سفالگری را هم خیلی خوب بلد است، در حدّ استادی، یا مادرم کیک و شیرینی‌هایی می‌پزد که زبانزد دوست و آشناست. مجموع این مواردی که گفتم می‌شود هنرهایی که پدر و مادر من دارند.»

دقیقاً متوجه شدم منظور آقای منصوری چیست. سروش از انتهای کلاس بلند شد و گفت: «آقا، اجازه؟ به



تصویرگر: رضا جنگی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حسین

جدول انگلیسی:

تولد امام حسین [ع]

پنجم اسفندماه تولد امام حسین [ع] است. ایشان در **سراسر** زندگی خود و حتی لحظات **سخت**، مانند روز عاشورا، به خواندن **قرآن** علاقه‌ی فراوان داشتند. امام حسین [ع] بر اساس **درس**‌های **قرآن** **زندگی** کردند و می‌خواستند مسلمانان نیز به قرآن اهمیت بدهند و آن را در زندگی به کار برند.

کلمه‌های مشخص شده را در جدول پیداکن!
راهنمایی: همه‌ی کلمه‌ها افقی هستند.



D	F	I	F	T	H
B	N	A	L	L	Z
X	H	A	R	D	O
V	Q	U	R	A	N
L	E	S	S	O	N
T	L	I	F	E	W

پاسخ‌ها

fifth

all

hard

Quran

lesson

life



«کوله پشتی»

در شانزدهمین نمایشگاه بین‌المللی گردشگری

در شانزدهمین نمایشگاه بین‌المللی گردشگری که به تازگی در تهران برگزار شد، نشریه‌ی کوله پشتی روزنامه‌ی شهرآرا حضوری اثرگذار داشت. در این نمایشگاه که با هدف آشنایی بازدیدکنندگان ایرانی و خارجی با جاذبه‌های گردشگری هر استان برگزار شد، غرفه‌ی خراسان جنوبی میزبان علاقه‌مندان و مسئولان کشوری بود.

به گزارش خبرنگار ما، نماینده‌ی کوله پشتی در غرفه‌ی صنایع دستی و گردشگری استان خراسان جنوبی برای آشنایی هرچه بهتر بازدیدکنندگان، به معرفی آثار تاریخی، صنایع دستی، عروسک‌ها و آیین‌های معنوی استان‌های خراسان رضوی، خراسان جنوبی و خراسان شمالی پرداخت که در نشریه چاپ شده بود.

معاون امور حقوقی و استان‌های وزارت میراث فرهنگی، گردشگری و صنایع دستی درباره‌ی نشریه‌ی کوله پشتی روزنامه‌ی شهرآرا گفت: «کوله پشتی ظرفیت خوبی برای انتقال ارزش‌های فرهنگی و اعتقادی است و خراسان به علت وسعت پهناور و مقاصد گردشگری فراوانش، جاذبه‌های مذهبی، تاریخی، گردشگری و صنایع فراوانی دارد.» دکتر جواد واحدی ادامه داد: «استان خراسان جنوبی نیز از دیرباز برای گردشگران جاذبه‌های فراوانی داشته است که باید برای نسل جدید بیشتر معرفی شود.»

وزیر کشور، معاون گردشگری، قائم مقام وزیر و معاون میراث فرهنگی، معاون صنایع دستی، مدیرکل میراث فرهنگی، گردشگری و صنایع دستی استان خراسان جنوبی و فولادی، معاون صنایع دستی خراسان جنوبی، در بازدید از غرفه‌ی خراسان جنوبی، از امین صادق‌پور، نماینده‌ی کوله پشتی، قدردانی کردند.





صومعہ ذوالفقار رئیس السادات